

پیام نوین

دوره هفتم

پهمن ماه ۱۳۴۳

شماره ۳ (۷۵ مسلسل)



حسینعلی ملاح

قمر الملوك

وزیری

گودکی

قمر هنگام تولد پدر نداشت . تاریخ تولدش هم بیقین معلوم نیست .
روزنامهها و اغلب مجلهها نوشتند که : «قمر در ۵ سالگی مرد ...» مجله
آتش نوشت :

د قمر ۶۷ سال پیش در تاکستان قزوین در یک خانوادۀ متوسط بدنی
آمد. اما هنگامیکه چشم بدین جهان گشود تنها مادر داشت، پدر او چهارماه
بود که فوت شده بود...

روزنامۀ کیهان نوشت: «خانم قمر در سال ۱۲۸۴ متولد شد...»
نام پدرش را برخی از جراید «سید حسن» ذکر کرده اند و در مورد
اینکه آیا نام مادرش طویلی بوده است یا فاطمه نیز اختلاف نظر هست.
خبیرنگار روشنفکر مولد قمر را کاشان و نام مادر بزرگش را خیرالنسا نوشته است.
بهر حال، قمر از دامان گرم مادر هم بیش از هشت ماه بهره مند نشد و از
سن هشت ماهگی تحت تکفل و تربیت مادر بزرگش قرار گرفت.

مادر بزرگ

ملا خیرالنسا ملقب بافتخارالذاکرین زنی بود مهربان و پرمیزکار و
مؤمن که در حریم مرای ناصرالدینشاه روضه میخواند و احتمالاً در بعضی ایام
از بزرگان و اکابر شهر بذر مصیبت آلهیا میبرد اذیت.

قمر در محیطی پرورش یافت که خواندن آواز از ضروریات زندگی
یعنی وسیلۀ امرار معاش بود... قمر خردسال در هنگام استماع آواز
ملا خیرالنسا سکوت میکرد و سر پایا گوش میشد و نغمات را در ذهن خود
میپسرد و در هنگام تنهایی گوشش میکرد عیناً آن العان والفاظ را تقلید کند.
همین تمایل و کشش موجب شد که گاهگاه قمر با صدای کودکان خود
رفع تنهایی کند و لذت بازی را با آواز خوش خویشترن مضامین سازد.

روزی، افتخارالذاکرین متوجه شد که قمر کوچولو مشغول خواندن
قسمتی از یک مرثیه است. چنان صدای او در وی مؤثر افتاد که بی اختیار
اشک در چشمهایش حلقه زد. ملا خیرالنسا از آن پس تصمیم گرفت قسمتهای
از مرثیه را به قمر بیاموزد تا در هنگام مقتضی دو صدائی آنها را اجرا کنند.
آقای زرین پنجه که در همسایگی منزل ملا خیرالنسا سکونت
داشتند در کودکی با مادرش بمجالس روضه خوانی بانوان میرفته است. سخنهای
از شرکت قمر در این مجالس را که شخصاً شاهد آن بوده است نقل میکند:
«ملا خیرالنسا زنی بود که بیماری فلج مبتلا بود و بکمک چوبدستی راه میرفت»

۱ - آقای نصرالله زرین پنجه هنرآموز هنرستان عالی موسیقی ملی یکی از
نوازندگان با سابقه تار و آهنگساز رادیو است.

صدای مطلوبی داشت و اغلب برای اینکه شور و هیجان مجلس را مضاف کند قمر را که طفل خردسالی بود یا خود بمجلس روضه خوانی میبرد ... قمر با آن صدای لطیف و کودکانه خود و با صحنه‌هایی که ایجاد میکرد از قبیل راه رفتن در میان جمعیت و پاشیدن کاه بر روی حاضران و خواندن مرثیاتی تأثر آور و لوله‌ای ایجاد میکرد.

اصولاً مجالس روضه خوانی بانوان با مجالسبکه خاص مردان است تفاوت کلی داشت .

در مجلس بانوان ، روضه خوانی بی شباهت بشبیه خوانی و تمزیه نبود . مجلس مردان جنبهٔ وعظ و خطابه داشت در صورتیکه مجلس روضه خوانی زنان بصحنهٔ تأثر بیشتر شبیه بود .

قمر در این مجالس همچون ستاره‌ای میدرخشید و با صدای لطیف و حزن انگیز خود تارهای دلمؤمنان را باهتزاز در میآورد ، چنانکه اشک از دیدگان و فریاد از گلویشان شنوندگان بر میآمد .

قمر ، مدت‌ها بدین شیوه مرثیه خوانی و پامنبری کرد و بهمین سبب روز بروز بر وسعت و طنین صدا و جرأت و جسارتش افزوده گشت .

قمر چون از کودکی در برابر گروه کثیری بمرثیه خوانی پرداخته بود شهامت و دلیری بی مانندی پیدا کرده بود ، هرگز دیده نشد که او در برابر جمعیت هراسان گردد و حق نعمات را چنانکه باید ادا نکند .

قمر در همه حال ، چه در محافل خصوصی و چه در مجالس عمومی ، در نهایت آزادی و راحتی تفریح کرده است . خودش گفته است :

«من مدیون همان تربیت اولیه خودم هستم چرا که همان پامنبری کردنها بمن جرأت خوانندگی داد.»

فصل نخستین استاد
شکوه علم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجلهٔ مع‌علوم انسانی

قمر شانزده ساله بود که بدانشن صدائی خوش و آوازی دلکش و دلپذیر و سیمائی جذاب مشهور گشت . اعیان و اشراف مملکت مقدمش را گرامی

۱- مراد من از لفظ جرأت یا جسارت اینست که ، چه بسا اشخاصی که صاحب ذوق و استعداد سرشار هستند ، لیکن در هنگام ابراز استعداد ، مرعوب جمعیت میشوند یا بقول فرنگیها «تراک» (Trac) دارند . رفع این نقیصه میسر نمیشود مگر با تمرین و مهارت و هنرنمایی متوالی در برابر جمعیت .

میداشتند و محضرش را مقتمن می‌شمرند و در راه درك فیض از بذل مال‌درین نمی‌کردند .

قمر پرتوبخش محفل آنان بود . قمر بهر مجلسیکه گاه مینهاد گرمی‌پوش و حرارت میبخشید .

قمر مگو ، که یکی از ودایع حق بود

قمر مگو ، که یکی از بدایع چین بود

قمر با داشتن تمام این امتیازات يك وقت متوجه شد که آزاد خواندن و مقید به لحنی و دستگامی نبودن رفتن رفته صدایش را وحشی و بی بند و بار ساخته است . این نکته را هنگامی دریافت که همراه با سازی بخوانند پرداخت .

چه بسیارند کسانی که صدای مطلوب دارند . یعنی پنهانی خوش می‌خورانند ولی همینکه با سازی بتنی می‌پردازند ، ناهمساز بودن صدا و ساز بخوبی نمایان میگردد .

قمر ، خیلی زود متوجه این تقیسه شد و بهمین سبب از مادر بزرگش درخواست کرد که نوازنده‌ای را بخانه بیاورد تا بوی تعلیم آواز بدهد . ملا خیرالنسا موافقت کرد و پیرمردی را که ناهش بر ما مجهول است بدین منظور بخانه دعوت کرد . متأسفانه چند ماه نگذشته بود که نخستین استاد قمر ، جهان را بدرود گفت و بناچار ملا خیرالنسا از هر تفضی خان نی داود که در آن هنگام نوازنده‌ای مشهور بود درخواست کرد که تعلیم قمر را بعهده بگیرد .

نی داود کیست ؟

مزر تفضی خان نی داود در سال ۱۲۸۰ شمسی در خانواده‌ایکه تقریباً افراد آن اهل موسیقی بودند بدنیا آمد . پدرش بالاخان نوازنده ضرب (تنبک) بود ، موسیقی شغل خانوادگی آنها بود .

مزر تفضی خان از کودکی با این هنر آشنا شد و شنیدن ساز نوازنده‌گان مختلف که با پدرش مانوس بودند ذوق موسیقی را در وی بیدار کرد ، او ، اولین نغمات را بی‌استاد با تارنواخت . پدرش وقتی استعداد وی را دریافت ، نرزدند خود را به رمضان خان ذوالفقاری سپرد که از شاگردان آقا حسینقلی

(استاد معروف تار) بود . پس از دو سال رمضان خان ، وی را نزد استاد خود برد و مرتضی خان شاگردی آقا حسینقلی را بجان و دل خریدار شد . بعد از آقا حسینقلی ، مرتضی خان بمکتب درویش خان روی آورد و از هنر آن استاد نیز فبضها برد تا موفق بدریافت مدال مخصوص تبریز گردید .
مرتضی خان نیز مانند پدر خود ، موسیقی را حرفه خویش قرار داد و کلاس تعلیم تار دایر کرد . وی بسبب استاد خود درویش خان آهنگهای بسیاری مانند پیش در آمد ، تصنیف ورنک ساخت و سایر در مجالس اهل ذوق بنوازندگی اشتغال داشت .

رابطه فی داود با قمر ، پس از چند سال از مرحله شاگردی و استادی بهمکاری رسید و این نوازنده مشهور در تمام مراحل هنری با قمر همراه بود و با آواز وی نوازندگی میکرد...

فی داود ، رفته رفته نوازنده خاص قمر شده بود و جنبه مشاور هنری ویرا پیدا کرده بود ، راهنماییهای این استاد سودمالی زیادی برای قمر داشت ولی طبع بخشنده و مهربان قمر نمیتوانست نگاهدارنده این عواید باشد .
خلاصه باید گفت که : اشتراك منافع این دو هنرمند ایجاب میکرد که روابط ناگستنی باهم داشته باشند و همین سبب پیش آمدهای متعدد نتوانست این همکاری را مختل و منتقطع سازد .

کلنل روزیری و قمر الملوك روزیری

نام خانوادگی قمر چه بود ؟ آیا پدرش لقب بوزیری بود ؟
همه میدانند که در آن روزگار که نمر زاده شد ، نام خانوادگی رسم نبود ، بزرگان قوم القابی داشتند که از شاه گرفته بودند یا میگرفتند ، بعضی کنیهها و القاب هم بمناسبت پیشه یا حرفه اشخاص بر نام آنها افزوده میشد . مردم عادی هم فقط بهمان نام کوچکشان خوانده میشدند . فقط القاب :

۱- معمول درویش خان این بود که به هر يك از شاگردان ممتاز کلاس خود پس از فراغت از تحصیل يك مدال كه طرح تبریز روی آن حك شده بود اهداء می کرد .

میرزا ۱ - میر - آقا ۲ - خان ۲ شیخ حاجی - کربلائی و غیره که در ابتدا یا انتهای نام افراد نهاده میشد ، صنف بارسته یا طبقه آنها را مشخص میداشت .

شاید اخذ شناسنامه از خیلی وقت پیش از هنگامیکه قهر اقدام با انتخاب نام خانوادگی کرد مرسوم و معمول شده بود . ولی چگونگی برگزیدن نام خانوادگی وی ماجرائی شنیذنی دارد که چنین است : «استاد محترم آقای علمینقی وزیر (کلنل) ، پس از مراجعت از اروپا در سال ۱۳۰۲ مدرسه عالی موسیقی را تأسیس کردند ، کلوب موزیکال را دایر نمودند ، آثاری بدیع و جالب ابداع کردند و در تکنیک نوازندگی نثار تصرفاتی نمودند و شهرت بسزائی کسب کردند و در میان هنرمندان و هنردستان و بزرگان زمان محبوبیت فوق العاده ای پیدا کردند . تا جائیکه وقتی در سال ۱۳۰۶ قمر الملوک خواست شناسنامه بگیرد ، بی اختیار لقب وزیر را برای خود برگزیند و محض آنکه روزگاری مورد اعتراض کلنل وزیر قرار نگیرد ، بدیدار استاد میرود و با آن ملاطفت و خوش زبانی که خاص خودش بوده به کلنل میگوید :

«من بحرمت نام شما و علاقه ای که به هنر تان دارم لقب شما را برای خودم انتخاب کردم . آیا مرا سرزنش میکنید؟»

وزیر ، در برابر این صداقت و مهر پائی میگوید : «نه تنها شما سرزنش

۱- این لفظ بیشتر از القاب پادشاهان و شاهزادگان بوده است .

میرزا همه وقت جامعه زر تازی نیست

پیوسته سپهر بر سر باری نیست

حسنی داری ، تقریبی پیدا کن

اسیم عربی است گاو عساری نیست

از زمانی که نادرشاه هندوستان را فتح کرد لقب میرزا بر محرران دفتر شاهی اطلاق گردیده در حقیقت میرزای دفتر ، نویسنده دفترخانه پادشاهی بوده است ولی در روزگار ما ، میرزا بکسی اطلاق میشود که حرفه اش تحریر نامه ها و اسناد و درخواست های اشخاص بی سواد است .

۲- آقا نیز لفظی است ترکی بمعنای صاحب و ولینعمت است چنانکه آقا و نوکر گویند ولی در این ایام اصولا کنیه ایست برای مردان .

۳- خان نیز لقب پادشاهان ترکستان بوده و اصولا بمعنای پادشاه است ولی در روزگار ما مانند لفظ «آقا» کنیه ایست برای مردان .

نمیکنم بلکه مایه خوشحالی و افتخار خانواده منست که هنرمندی مانند شما یکی از اعضای آن باشد .

حامیان قمر

قمر پس از آنکه مادر بزرگ خود ، یعنی یگانه حامی و مشوق دوران کودکی خردیش را از دست داد نیازمند یک حامی و پشتیبان مقتدری بود. بحرینی کسی است که در این راه خدمت بزرگی بقر کرد .

بحرینی ، مردی بود صاحب مکتب و هنردوست ، در تهران خانم مجللی داشت که مجمع هنرمندان بود. در قزوین هم صاحب ملکی آباد و پربرکت بود .

در یکی از جلسات هنری منزل خود با قمر آشنا میشود . دامنه این آشنایی با آنجا میکشد که قمر در منزل بحرینی اقامت میگزیند و با وی بقزوین میرود . قمر در قزوین با بزرگان آن شهرستان آشنا میگردد و در مجالس انس حامی خود با موسیقیدانهای سرشناس آن زمان مأنوس میشود . پس از چندی بتهران مراجعت میکند و به نظام الدین لاجینی معرفی میگردد . این مرد نیز از کسانی است که در بسط شهرت قمر نقش مهمی برعهده دارد . منزل او همچون تالارهای قرن نوزدهم فرانسه محل اجتماع شاعران و موسیقیدانها و مردمان اهل فضل بود. قمر در این محفل بیش از پیش با نخبگان هنر و نامداران زمان و اشخاص ذی نفوذ و اکابر دولت آشنا میشود و همه را مفتون صدا و سیمای خود میکند .

در منزل لاجینی است که قمر با یکی از آهنگسازان و شاعران خوش قریحه آشنا میگردد . آقای جواد بدیع زاده خواننده مشهور رادیو نقل میکند :

«قمر با بحرینی بتهران آمد و در بز مه های شبانه با بزرگان و خانواده های شریف و دولتمند آشنا گردید . شبی در منزل نظام الدین خان لاجینی قمر با آقای امیر جاهد شاعر و تصنیف ساز مشهور آشنا میگردد . امیر جاهد از صدای قمر خوشش میآید و همان شب با او میگوید من چند سرود میهنی و تصنیف ساختم که با کمال میل حاضرم آنها را بشما بیاموزم

قرار ملاقات برای روز بعد نهاده میشود و امیر جاهد چند سرود و ترانه بقریاد میدهد. اتفاقاً در همان اوقات نماینده کمپانی پلیفون دستگاہی برای تهیه صفحه گرامافن بتهران آورده بود. امیر جاهد با نماینده این کمپانی مذاکره میکند و موافقت او را جلب مینماید که چند صفحه از صدای قمر تهیه نماید.

قمر با ارکستر کوچک که امیر جاهد از نوازندگان آن زمان ترتیب داده بود تمرین میکند و برای اولین بار سرودها و ترانه‌های زیر را در صفحه ضبط مینماید:

- ۱ - تاجوانان ایران بجان و دل نکوشند
جامه فخر و عزت چو دیگران نپوشند
- ۲ - ای جنس بشر تا کی با بنای وطن ...
- ۳ - در ملک ایران ، این مهد شیران
تا چند تا کی افتان و خیزان
- ۴ - هزارستان بچمن .
- ۵ - بهار است و هنگام گشت.
- ۶ - در بهار امید

شهرت و محبوبیت

پیش از آنکه صفحات کمپانی پلیفون بیبازار تهران بیاید ، قمر فقط در میان بعضی از هنرمندان و مردمان متنفذ و صاحب مکتب ، شهرت داشت. مردم هنوز قمر را بعنوان يك خواننده برجسته و خوش صدا نمیشناختند.

همینکه صفحه‌های صدای قمر روی آنها ضبط شده بود بیبازار عرض شد تا او از حصار محافل خصوصی و اشرافی پا فراتر نهاد و پخشانه‌ها و کاشانه‌های مردم راه یافت .

در هر محفل و منزلی صحبت از قمر و صدای دل‌فریبش بود . همه آرزوی دیدارش را داشتند و مشتاق شنیدن صدایش بودند . این شهرت و محبوبیت موجب گردید که صاحب نفوذان آن عصر بهترین ثمره را از هنر و محبوبیت قمر دریافت نمودند.

فخستین کنسرت

در سال ۱۳۱۳، معاونت کل شهرانی (نظمیة) با مرحوم ادیب السلطنه بود. وی مردی بود ضرر دوست و از نیفتگان و مشتاقان صدای قمر. نامبرده محفل انس بسیار گرمی داشت که اکثر هنرمندان در آن شرکت می‌جستند و شور و نشاطی بر پا میکردند. شکرالله خان معروف به شکری که از نوازندگان مشهور «تار» بود نوازنده اختصاصی ادیب السلطنه محسوب میگشت.

میگویند این نوازنده چنان ریخته بخا نواده ادیب السلطنه شده بود که باو «شکری ادیب السلطنه» میگفتند.

ادیب السلطنه در آن زمان علاوه بر اینکه از دو ستاران جدی هنرمندان محسوب میشد سیاستمداری ورزیده و با تدبیر بود. در آن روزگار مسئله تبدیل کلاههای گوناگون بکلاه پهلوی و برداشتن حجاب از مسائل غامض و مهم روز محسوب میگشت.

موضوع تمویض کلاه با درایت رضا شاه کبیر تقریباً در شرف پایان یافتن بود ولی مسئله رفع حجاب همچنان از مسائل پیچیده و غامض آن زمان بشمار میرفت.

ادیب السلطنه فکری بنظرش میرسد و تصمیم میگیرد آنرا به نحو که باشد با اجرا بگذارد.

اجرای این اندیشه هم عوایدی نصیب قمر الملوك و شکری بیکرد وهم به سیاست وی در مورد حل مسئله رفع حجاب کمک قابل ملاحظه‌ای مینمود. بهمین سبب ابتدا با قمر الملوك و شکری و بعضی از موسیقی‌دانهای آن زمان موضوع را در میان میگذازد و موافقت آنها را برای دادن کنسرتی تحصیل می‌کند.

آقای نیا، مختاری که خود یکی از نوازندگان این ارکستر بوده است افراد ارکستر را چنین معرفی مینماید:

آقایان ابراهیم منصوری - نوریانی - (نوازندگان ویلن) - شکری و ومرتضی نی‌داود (نوازندگان تار) - حسین خان (نوازنده کمانچه) و خود من نوازندگی پیانو را برعهده داشتیم.

این کنسرت در گراند هتل (محل فعلی تماشاخانه تهران) برگزار شد.
در شب کنسرت قمرینا به میل باطنی خود و سفارش ادیب السلطنه بی حجاب روی
صحنه ظاهر میگردد و با خواندن غزلی که مطلع آن اینست :

حجاب! دارد دل را به جلوه آب کند
نمود باالله اگر جلوه بی نقاب کند

شور و غوغائی در حصار ایجاد می کند .

در همین کنسرت است که قمر بر ای نخستین بار تصنیف «مرغ سحر» را

می خواند .

آمنك این ترانه در مقام ماعور و از ساخته های آقای مرتضی فی داود

است و شعر آن را مرحوم ملك الشعر ای بهار سروده اند .

بجاست که عین اشعار این ترانه در اینجا نقل شود تا ارزش واقعی آن با در
نظر گرفتن موضوع و موقعیت و شرایط خاص که آزادی زنان و رفع حجاب در
میان بوده است بخوبی آشکار گردد .

مرغ سحر ، ناله سرکن داغ مرا تازه تر کن

ذ آه شرر بار ، این قفس را

بر شکن و زیر و زبر کن

بلبل پر بسته ، ز کج قفس در آ

تنبه آزادی فوج بشر سرا

و ز نفسی عرصه این خاک توده را ، پر شرر کن

ظلم ظالم ، جور صیاد آشیانم داده بر باد

ای خدا ، ای فلک ، ای طبیعت

شام تاریک ما را سحر کن

نو بهار است ، گل به بار است ، مدام اشانی و مطا ابر چشم ، زاله بار است

این قفس ، چون دلم تنگ و تار است

شعله فکن در قفس ای آه آتشین

دست طبیعت گل عمر مرا مجبین

جانب عاشق نگر ای تازه گل از این

بیشتر کن ، بیشتر کن ، بیشتر کن

مرغ بیدل ، شوح هجران ، مختصر مختصر کن

۱- حجاب چادری بوده که زنان بر سر میکردند - ۲- نقاب یا بیجه

در پندگی بوده موئین که بر چهره میکشیدند .

کنسرت‌های دیگر

قمر از عواید نخستین کنسرت خود چیزی دریافت نکرد و کلیه پول حاصل شده را در اختیار ادیب السلطنه گذاشت که میان نوازندگان تقسیم کند.

چیزیکه عاید قمر شد و صدها برابر عواید مالی آن کنسرت برای او ارزش داشت افتخار برداشتن نخستین گام به منظور آزادی زنان ایران بود.

اینجاست که قمر فقط بعنوان يك خواننده مورد احترام قرار نمیگیرد. قمر در این مقام بعنوان یکزن انقلابی، بعنوان يك پیشرو، بعنوان مجری يك اندیشه ملی شناخته میشود.

این افتخار همیشه برای قمر محفوظ است که او، او اولین زنی بود که روپند از چهره بر گرفت و روی صحنه ظاهر شد و نغمه «آزادی نوع بشر» را سرداد.

قمر در این موقعیت و زمان خاص، فقط يك خواننده نیست. او یکفرد دلسوز اجتماع است. او يك روشنفکر جانناز محسوب میشود. او هنرمندی بنظر می آید که از هنرش بسود اجتماع استفاده کرده و باروشن بینی و وقوف کامل آن هنر را در خدمت هم چنان خود گذارده است.

قمر بعد از این کنسرت محبوبیت تازه ای میان مردم کسب کرد. این احترام و ستایشی که مردم نسبت به وی میندول داشتند روزنه های تازه ای از جهان آزادی، برابری و برادری بروی او گشود، او دانست وقتی مورد احترام مردم قرار خواهد گرفت که پرامن مردم گام بردارد و هنرش را در خدمت مردم بگذارد و منحصرأ بخودش نیاندیشد.

از این زمان است که قمر زنی بخشنده، مهربان و مردم دوست میشود. کنسرت میدهد. باز هم کنسرت میدهد اما نه برای افزودن بر مال و مکتب خود. محمد عاصمی (۱) نوشت: خود قمر نقل میکرد: رفته بودم بندر پهلوی که آنروزها بندر انزلی نام داشت کنسرت بدهم. وقتی کنسرت تمام شد و شام

خوردیم من برای تماشاکنار دریا آمدم ، آنجا عده زیادی کارگر روی يك
 شن كش بزرگ کار می کردند ، خوشم آمد که ساعتی با آنها باشم . کنارشان رفتم .
 درحاشیه پندر روی يك ارابه نشستم و دلم خواست برایشان بخوانم . آخر
 بلیط کنسرت گران بود و حتم داشتم آنها نمیتوانستند بخرند . برایشان خواندم .
 اندک اندک از کارشان دست کشیدند و گردمن جمع شدند و وقتی مرا شناختند از
 من پذیرائی کردند .

از همان کتری دود زده خودشان برای من چائی آوردند . نان و پنیر
 هم داشتند ولی من شام خورده بودم .

لقمه ای برداشتم که ناراحت نشوند . شب قشنگی بود . دریا آواز میخواند
 و هنوز که هنوز است یاد آنشب در جان من زنده است و لذت . محاببت با آن
 مردم ساده را هنوز حس میکنم .

قمر به سود قحطی زدگان ، حریق زدگان ، زلزله زدگان کنسرت داد
 ولی هیچگاه برای انباشتن کیسه خودش بروی صحنه نرفت .

این کنسرتها قمر را بمردم شناساند . صفحه های دیگری از صدایش پر
 شد و در سراسر کشور توزیع گردید ، به هر کجای کشور که قدم می گذاشت نامش
 به احترام برده میشد .

تهران مصور در شماره ۸۳۳ خود در رثای او نوشت : آنچه قمر الملوك
 وزیري را در جمع هنرمندان این سرزمین ممتاز و مشخص ساخته است صدای او
 نیست . صمیمیت اوست ، صفای دل اوست ، شجاعت و بی پروائی او و بالاخره
 فداکاری و از خود گذشتگی اوست

« . . . قمر اگر در ۲۵ سال پیش بدون حجاب در گراوند مثل بروی سن
 نمیرفت و آراز نمیخواند امروز هر کس بنام خواننده بجاه و مقام نمیرسید و در
 کاخهای چنت طبقه بسر نمیبرد و در ثروت غوطه ور نبود . قمر الملوك وزیري
 پیشرو مکتبی بود که بایستی مجسمه او را در مقابل رادیو ایران کار گذارند و
 نامش را همیشه به نیکی ببرند . »

انسان واقعی

بر سر درخروجی تالار آلات موسیقی «مارکیسه میوزیوم» برلن شماری
 به این مضمون نصب شده است : «انسانیت و موسیقی توأمند ، اگر یکی از آنها
 معدوم شود دیگری نیز نابود خواهد شد .»

بنی مقام و منزلت موسیقی نا آنجاست که تکیه بر متکای انسانیت زده است، یعنی مروت، وفا، راستی، درستی، بشر دوستی، پاکی و صفا که از خصائص يك انسان است از صفات موسیقی هم هست. یعنی کسی که ردای موسیقی را در بر کرد صاحب خصیصه‌های آنهم میشود. یعنی اگر موسیقی نبود انسانیت کمیتش لنگ می‌شد. یعنی بفرض محال، اگر عاملی میتوانست خصائصی را که بموسیقی‌دان واقعی نسبت میدهند از وی بگیرد، دیگر اطلاق عنوان انسان بچنین موجودی معنا و مفهوم نخواهد داشت. یعنی از موسیقی‌دان جز انسان دوستی، راستی، مروت و وفا انتظاری ندارند. یعنی اصلاً، موسیقی نمیتواند درس دیگری جز خصائصی که بدانها منصف است به بشر بیاموزد. یعنی موسیقی در مقام تعلیم و تلقین اخلاقیات کفّه خاصی را اشغال کرده است. یعنی اگر این مربی شریف را از کفّه ترازو برداریم انسانیت سرنگون میگردد.

چه بسیار معانی دیگر میتوان برای همین يك جمله که نمیدانم از مغز کدام انسان شریف تراوش کرده است پیدا کرد. ولی آیا همه موسیقی‌دانها چنین اند؟

من فقط قمر را میشناسم که به تمام معنا انسان بود.

آقای بدیع‌زاده نقل میکرد: قرار بود نماینده کمپانی پلیفون که برای اولین بار صدای قمر را در صفحه ضبط کرده بود مبهلنی بعنوان حق‌الزحمه به قمر و آقای امیرجاهد پردازد.

نایبند کمپانی بمنذر اینکه اعتبار موجود تمام شده است مسئله پرداخت دستمزد را بفرصت دیگری موکول کرده بود و موضوع توسط آقای امیرجاهد تعقیب میشد.

روزی قمر و امیرجاهد که از ساختمان نایبندگی کمپانی پلیفون مراجعت میکردند به کوچهای میرسند که چند طفل بی سرپرست و یتیم مشغول گدائی بودند.

قمر پولی به آنها میدهد و از حال يك آنها جويا میشود و وضع رقت بار این کودکان قلب حساس و رؤوف قمر را بندد می‌آورد و به امیرجاهدمی گوید: بیا این بچه‌ها را ببریم و پرستاری کنیم. امیرجاهد پاسخ میدهد: کار دشواری است و تعدادشان هم زیاد است. قمر اصرار می‌ورزد، امیرجاهد میگوید:

حالا که اصرار داری بگذار وقتی از کمپانی پول صفحات ترا گرفتیم این نیت را عملی کنیم. قمر این پیشنهاد را می‌پذیرد و کودکان را اسپندوار می‌سازد و می‌گذراند.

چندروز بعد با دوندگیهای زیاد آن پول وصول میشود و قمر طبق قولی که بکودکان داده بود تصمیم میگیرد تمام پول را در اختیار شهرداری بگذارد تا از بچه‌های یتیم نگاهداری کند. متأسفانه شهردار بملت اندک بودن مبلغ یا پیشنهاد قمر موافقت نمیکند و این زن ناگزیر میشود با همان پول هفتاد تخت خواب خریداری کند و مبلغی هم روی آن بگذارد و تحویل شهرداری بدهد تا از آن بچه‌ها نگاهداری نمایند.

این نخستین اقدامی است که قمر بنا به نیاز دل و خصیصهٔ انسان دوستی‌اش با اولین عایدی خود بدان دست زد.

آقای بدیع زاده بازم نقل میکند، «زن و مرد تنگدستی از استیصال و درماندگی دختر دو سالهٔ خود را سر راه میگذارند و خودشان در گوشه‌ای او را زیر نظر میگیرند.

قمر این طفل را می‌بیند و دلش بحال وی میسوزد و او را بمنزل میبرد و به تربیتش میپردازد. چندروز بعد، پدر دختر بدیدار قمر میرود و مبلغی از وی میگیرد و شرط میکند که دیگر پدیدن دخترش نیاید.

دخترک بزرگ میشود و به رشد میرسد، روزی همان مرد تپی دست بمنزل قمر می‌آید و میگوید آمده‌ام دخترم را بگیرم. قمر پس از صحبت‌های بسیار پیرمرد را راضی میکند که پنجاه تومان دریافت کند و از حق خود صرف نظر نماید.

در شمارهٔ ۷۴ مجلهٔ امید ایران شرحی دربارهٔ مجلس عروسی همین دختر نوشته شده که نقل آن در اینجا بی‌مورد نیست:

«نمرالطوک وزیر ماه درخشان هنر وطن ما شبی در عروسی دختری که از مرد راه برداشته بزرگ کرده و بخانهٔ شوهر میفرستاد مجلسی آرا بود - اواسط شب داور وزیر عدلیهٔ وقت بسراغ قمر میفرستد و او را بخانه‌اش میخواند. قمر نمی‌پذیرد، داور کلاه پهلوی مرسوم آن زمان را از لیره پرمیکند و برایش میفرستد که بیاید.

مجلس عروسی در حیاط برگزار میشد و قمر کنار چاه بزرگ و پرآبی ایستاده بود و آواز میخواند، کلاه پراز لیره را گرفت و بیچاه انداخت و گفت: من یک موی دخترم را به‌زار لیره نبروشم و امشب مجلس دخترم را سرد نمیگذارم.»

ماجرای دیگری محمد عاصمی در مجلهٔ امید ایران نوشته است که بسیار شنیدنی است:

«قمر میگفت: در همدان کنسرت داشتم. بمن گفتند قهوه‌چی بیرون شهر

از شیفتگان و هواخواهان صدای تست. وقتی کنسرت تمام شد درشکهای گرفتیم و بطرف قهوه خانه اش راه افتادیم. وقتی رسیدیم قهوه خانه را سوت کوردیدیم. چراغی گردسوز يك گوشه میسوخت و جوانکی باچشمائی گریان کنار سماور ایستاده بود.

وقتی مرا دید باحیرت سلام گفت. از او سراغ قهوهچی را گرفتیم، اشکش سرازیر شد. ماجرا را پرسیدم گفت: «اوستا» داشت گرمافون گوش میداد، يك امنیه آمد باهاش حرفش شد، دعوا کردند و ضمن دعوا با گون امنیه کننده شد. بردنش ظلمیه.

به گرامافن نزدیک شدم، صفحات خودم را دیدم، دلم فرو ریخت. گفتم: خدا مرگم بده صدای من باعث گرفتاری این مرد شده.

بسرعت بشهر برگشتم تا صبح آرام نداشتم. صبح به رئیس ظلمیه مراجعه کردم، التماس و درخواست کردم که هرطور شده این شخص را آزاد کند. او میگفت: کار دشواری است، با گون يك امنیه را گرفته و این آه همین بزرگی است و به این سادگی نمیشود قضیه را حل کرد. اصرار کردم پس اجازه پدیده در زندان به ملاقاتش بروم. قبول کرد.

وقتی در زندان مرد را آوردند. متعجب بهمه نگاه میکرد چون مرا نمیشناخت.

پرسیدم: آقا چرا شما را اینجا آورده اند جوابی نداد. گفتم مرا میشناسید؟ گفت: نه!

رئیس ظلمیه گفت: این خانم قمرالملوک چگونه میشود نمیشناسی؟
مرد یکباره برقی توی چشم هایش پیدا شد و میخواست حرفی بزند اما نتوانست و فقط گفت:
خدا را شکر که دیدم.

سفارش او را کردم و به تهران برگشتم و ترتیب آزادی او را دادم و تا سالها مرتب برای من نامه مینوشت و از من صفحه و عکس میخواست که برایش میفرستادم.

تهران مصور نوشت:

«میگویند: یکی از شیفتگان آواز قمر روزی بسته ای به وی داد و به او گفت نزدش بماند، قبل از اینکه آن مرد تکلیف بسته را معین کند بهرودزندگی گفت.

قمر بلادرنگ بسته را تحویل ورته داد. وقتی آن را گشودند يك سینی طلا با یکدست کامل چای خوری با قندان طلا در آن یافتند. نه تنها ورته

آن مرحوم بلکه هرکس ماجرای جمیع بسته و امانت قمر را شنید در شگفتی و حیرت فرورفت.

اطلاعات هفتگی (شماره ۹۳۳) از قول پدیع‌زاده نوشته‌است: سی سال پیش بود. چند شب قبل از عید نوروز بمنزل قمر رفتم، مرحوم ارباب کیخسرو از من خواسته بود که قمر را راضی کنم تا در کنسرتیکه در سالن زردشتیان واقع در خیابان نادری بفتح زردشتیان بی‌بضاعت برپا میشود شرکت کنند. قمر این دعوت را پذیرفت... همان ساعتیکه من باین منظور در منزل قمر بودم یک صاحب‌منصب قدیمی که در آنوقت رتبه و درجه نسبتاً مهمی داشت و اکنون چند سالی است که فوت کرده توسط نوکر خود پیامی برای او فرستاده بود.

این صاحب‌منصب در نامه خود بقمر متذکر شده بود که بنا بطلی یکسال است که او را از تریع مقام محروم نموده‌اند و از قمر درخواست کرده بود تا وساطت کند که در سال آینده که همان عید بود مقام و رتبه لازم را باو بدهند. قمر کارت ویزیت خود را بمن داد و جمله‌ای را دیکته کرد. سپس زیر کارت را امضا نموده بعت نوکر آن شخص داد.

آن روز گفتم، قمر همانطور که قول داده بود در کنسرت زردشتیان شرکت جست. در آن کنسرت مبلغ زیادی جمع‌آوری شد. اما هر چه خواستند بقمر مزدی بدهند دیناری نپذیرفت و بهمان حلقه گل که بگردنش انداختند اکتفا کرد.

مرحوم ارباب کیخسرو از این عمل شرافتمندانه قمر تعجب کرد و پس از چندین روز مجلس میهمانی بزرگی در منزلش بافتخار او ترتیب داد که بازم تراز شد من بخانه قمر بروم و ادرا بان مجلس بیاورم. تعجب خواهید کرد اگر بگویم که در خانه او دسته گلی را دیدم که کارت همان صاحب‌منصب بر روی آن نصب بود و از اینکه بهمان زودی بنامه و توسیعه قمر مقام و شغل بالاتری را باو داده بودند تشکر نموده بود.

باری آنشب باتفاق قمر بمنزل ارباب کیخسرو رفتم. بزرگترین شخصیت‌های آنروز در آن میهمانی حاضر بودند. قمر در آن مجلس آواز خواند و در پایان مجلس مبلغ پانصد تومان باو دادند اما قمر در همانجا کلیه پانصد تومان را بین مستخدمین و کارکنان آن بزم توزیع کرد و دیناری را بهمراه خود نیاورد.

از آقای روح‌الله خالقی پرسیدم اگر داستانی از قمر را بخواهرم آوریید

حکایت کنید و این مطالب را نوشته بمن دادند که عیناً در این جا آنرا نقل میکنم :

« من اولین دفعه او را در نزد استاد کلنل وزیر در حدود سال ۱۳۰۶ دیدم . وزیر آهنگهایی برای ضبط در صفحه ساخته بود و او را دعوت کرده بود که آنها را بشنود . من و حسین سنجری چند آهنگ برای او نواختیم و استاد هم اشعار را خواندند . نمر مجذوب این نعمات شد و گفت این نواها با آهنگهای معمولی خیلی تفاوت دارد و تمرین زیاد میخواهد . قرار شد بعداً بیاید و خود را آماده کند ولی خبری از او نشد ، من در آن جلسه مقرون حسن خلق و ادب قمرشدم . بعد از وزیر خواش کرد که نغمه‌ای با تار بنوازد .

استاد نواخت و قمر گفت هم سبک نواختن و هم روش آهنگ ساختن کلنل بسیار تازگی دارد و من باید سالها شاگردی کنم تا از عهد اجرای چنین نعمانی برآیم ، قمریکه در آن زمان ماه آسان آواز ایران بود و هم در مقابلش سر تنظیم فرود می‌آوردند چنان احترامی برای وزیر قائل بود که شرح آن برای من وصف ناکردنی است .»

« چند سالی گذشت حسین سنجری نغمه‌هایی ساخته بود و میخواست در صفحه ضبط کند . از قمر باتلفن وقت گرفت و با توافق ساعت موعود بیخانه قمر که عمارت مجلل دو طبقه‌ای در یکی از خیابانهای منتهی از خیابان مخصوص بود رفتیم . زنگ زدیم . غلام سیاهیکه لباس سفیدی بتن داشت در را گشود و ما را بتالاری بزرگ که بسیار آبرومندانه زینت شده بود راهنمایی کرد . طولی نکشید که قمر با لباس بسیار زیبا وارد تالار شد و از ما بگرمی پذیرائی کرد . سنجری موضوع را با وی در میان نهاد . خیلی تأسف خورد که چرا در گذشته آهنگهای وزیر را نخوانده است و اعتراف کرد که روح انگیز با خواندن آنها در ردیف خوانندگان درجه اول قرار گرفت . قرار شد با ما همکاری کند . و در ضمن گفت که از برای وزیری که آبرو و حیثیت موسیقی ایران را فراهم کرده است احترامی بسیار قائل است و شاگردان او را هم بهمان درجه محترم میشمارد . خلاصه موضع برخورد قمر طوری بود که انسان مفتون ادب و فروتنی او میشد .»

«چندی بعد شبی او را در خانه یکی از بزرگترین رجال ایران دیدم ، قمر روی مبل نشسته بود و مرتضی فی‌داود در کنار سندلی وی روی زمین تار بدست داشت و میتواخت . وقتی آهنگ تمام شد حضار مجلس که همه از بزرگان و امنای دولت بودند در پوسه زدن بدست قمر بر یکدیگر سبقت

میگرفتند. در موقع خدا حافظی همه دست او را بوسیدند ولی من فقط با او دست دادم. گفت: شاگرد استادی بزرگ هستی و مانند استادت از تملق بیزاری. گفتم از لطف شما من شکرم. سر بنزدیک گوشم آورد و گفت «بمیری خود استاده و بسبقی افتخار کن و عرض اخلاص مرا باو برسان».

اینها داستانهای از زمان شهرت و محبوبیت قمر بود. هنگامیکه هم جوان بود و هم زیبا و هم در خواندن آواز تالی نداشت. آری سالها گذشت و برف پیری بر موهایش نشست و سدا بش هم قدرت و لطافت اولیه خود را از دست داد. در پائیز سال ۱۳۲۰ که معاون اداره موسیقی کشور شدم نوازندگان رادیو عمر در همان جا تمرین میکردند. اولین روزیکه بسرکشی ارکستر رفتم هنرمندانی امثال حبیب سماعی - موسی معروفی - مرتضی نی‌داود عبدالحسین شهبازی - مرتضی محجوبی - ابوالحسن صبا - جواد معروفی و حسین تهرانی مشغول تمرین بودند و قمر هم تصنیف میخواند. صدایش هنوز خوب بود ولی آنزنگه روشنی سابق را از دست داده بود. هر دو از دیدار هم که سالها یکدیگر را ندیده بودیم خرسند شدیم و آن روز من با کمال ادب دست او را بوسیدم. تکیه کلامی داشت و میگفت «نه نه جان»؛ چون خود را برای همه مادری مهربان میدانست. اما در این ایام دیگر کسی بردست قمر بوسه نمیزد!

باز هم سالها سپری شد و دیگر قمر از عهده خوانندگی در رادیو هم بر نیامد و خانه نشین شده بود. در حدود سال ۱۳۳۲ بود که چند سالی از تأسیس هنرستان موسیقی ملی میگذشت. بفکر افتادم که صفحات موسیقی قدیم را تا آنجا که ممکنست جمع آوری کنم و حتی در روزنامهها آگهی کردم که هنرستان صفحات قدیمی را بقیمت خوب میخرد. اواخر بهار در فضای مدرسه نشسته بودم و صفحاتی را که رسیده بود میشنیدم. بصفحه‌ای رسیدم که قمر چنین خوانده است:

«دوشینه پی گلاب میگردیدم بر طرف چمن

اقمرده گلی میان گلهای دیدم میسوخت چو من»

خواننده این سطور ممکنست با او نکلند ولی عین حقیقت است: زنگ در صدا کرد. مدرسه تعطیل بود و مستخدمین هم رفته بودند. خودم در را باز کردم و با کمال تعجب قمر را دیدم. گفت نه نه جان از اینجا میگذشتم خواستم احوالی هم از تو ببرم.

نشستیم و گفتگو کردیم. گفت این صفحه‌ها چیست؟ داستان را گفتم. صفحه تمام شده بود و بی صدا میچرخید. گفت آنرا یک بار دیگر بگذارید. صدای صفحه در فضا طنین افکند. اشک از دیدگان قمر جاری شد. من خیلی

لوشش کردم ولی نتوانستم خودداری کنم و گریه را سردادم. «
 « صفحه پیاپی رسید و مجلس خاموش گشت. گفت من این صفحه را
 خیلی دوست داشتم و سالها بوده که آنرا نشنیده بودم. دوسه بار دیگر هم شنیدم و پس
 از ساعتی مرا ترک کرد و از اینکه یادگارهای موسیقی ایران را جمع آوری میکنم
 بسیار خشنود شد. ۱. باری از آن پس دیگر قمر را ندیدم. «

وصف قمر

بسیاری از شاعران و نویسندگان که حتی یکبار قمر را دیده اند و صدایش
 را شنیده اند تحت تأثیر روی خوش و خوبی نیک و صدای مطلوب اشعار و مقالاتی
 برشته تحریر در آورده اند.

سال ۱۳۰۷ خورشیدی در یک حادثه اتمیبل دست قمر شکست. پشمان
 بختیاری اشعار زیر را در تأسف از این حادثه و تجلیل از آن بانوی هنرمند ساخت:

ای نوگل باغ زندگانی	ای برتر و بهتر از جوانی
ای شبنم صبح در لطافت	ای سبزه تازه در طراوت
ای بلبل تنه سنج ایام	ای همچو فروغ مه دلارام
مام تو، چو آفتاب زاده	نامت ز چه رو قمر نهاده
زحمت بقو دست آسمان داد	لعنت برشت آسمان باد
گردون فیو دبه ذات اگر دون	کنف تو چرا شکست گردون
دستی که بکس جفا نکرده	در عهد کسی خطا نکرده
دستی که کند زخوش ضمیری	ز اطفال یتیم دستگیری
ای چرخ ترا اگر چه دین نیست	دستبکه شکستی است این نیست
بشکستی اگر پهیله این دست	دست دگر این چنین مگر هست؟
دست تو به قلب ما میت بسته	دست تو نه، قلب ما شکسته
تیر افکن آسمان بیکدم	دست تو شکست و قلب عالم
یک تیر و هزارها نشانه	تفرین بکمان و بر زمانه
ای چرخ ستمگر جفا کار	دست از سر این محیط بردار
صد قرن هزار ساله باید	تا یک قمر الملوك زاید
ایران که دو صد قمر ندارد	هر زن که چنین هنر ندارد
بگذار برای ما بماند	آواز فرح فرا بخواند
زان زمزمه های آسمانی	بر مرده دلان دهد جوانی

(۱) این صفحات در بایگانی هنرستان عالی موسیقی ملی موجود است.

ابرج میرزا (جلال الممالک) دربارهٔ قمر سروده است:
قمر آن نیست که عاشق برد از یاد او را
یادش آن گل نه که از کف ببرد باد او را
ملکی بود قمر پیش خداوند ، عزیز
مرتعی بود فلک ، خرم و آزاد او را
چون خدا خلق جهان کرد باین طرز و مثال
دقتی کرد و پسندیده نیفتاد او را
دید چیزی که بدل چنگ زند در وی نیست
لاجرم دل ز قمر کند و فرستاد او را
حسن هم داد خدا بروی ، حسن عجیبی
گرچه پس بود همان حسن خداداد او را
جمله اطوار نکوهیده از او باز گرفت
هرچه اخلاق نکو بود بجا داد او را
گر به شمشاد و سوسن گذرد اندر باغ
بپرستند همه سوسن و شمشاد او را
بلبل از رشک صدای تو گلو پاره کند
ورنه پورچه بود این همه فریاد او را

شهریار نیز در غزل زین قمر را ستوده است:
از کوری چشم فلک امشب قمر اینجاست
آری قمر امشب بخدا تا سحر اینجاست
آهسته بکوش فلک از بنده بگوئید
چشم ندود اینهمه ، امشب قمر اینجاست
آری قمر آن قمری خوشخوان طبیعت
آن نغمه سرا بلبل باغ هنر اینجاست
تها نه من از شوق سر از پا نشاسم
یکدسته چومن عاشق می بال و پر اینجاست
مهمان عزیزی که بی دیدن رویش
همسایه همه سر کشد از بام و در ، اینجاست
ساز خوش و آواز خوش و بادهٔ دلکش
ای می خیر آخر چه نشنی خیر اینجاست

ای عاشق روی قمر ای ابرج ناکام
 بر خیز که باز آن بت بیداد گراینجاست
 آن زلف که چون هاله بر خسار قمر بود
 باز آمده چون فتنه دور قمر اینجاست
 ای کاش سحر ناپد و خورشید نزیاید
 کامشب قمر اینجا قمر اینجا قمر اینجاست

آقای دکتر نیرسینا که از شاعران و ترانه سرایان و نویسندگان بنامست در سلسله مقالاتی تحت عنوان «سرگشتی از سرود و ترانه در ایران» که در مجله رادیو چاپ شده است درباره قمر و چگونگی ایجاد و ابداع بعضی از ترانه‌ها که قمر برای نخستین بار آنها را خوانده است چنین نوشته است :

در سال ۱۳۱۰ خورشیدی نفوس روح پروری از صفحه گرامافن شنیدم... این صفحه در سینه خود ساز و نوای پنهان داشت که چون بزبان می‌آورد راسنی زیباترین تجلیات عشق و جوانی و لطیف‌ترین مظاهر بهار و جمال را در هم آمیخته بوسیله صدا و از در پیچه گوش در وجود آدمی جلوه گر می‌ساخت. بر روی یک آهنگ عالی و بدیع که شاید از بهترین آهنگهای حاج علی اکبر شهنازی استاد بزرگ تار باشد و اصولاً از آهنگهای اصیل و معروف ایرانی است که در چهار گاه ساخته شده مرحوم وحید دستگردی شعر سروده بود و اینک در این صفحه با آدای فریبای بهترین خواننده آنروز قمر الملوک وزیری ادامه می‌دهد.

شعر ترانه اینست:

وزد لشکر گل خیمه بچمن	سنبیل ، نسیم ، نرگس ، سوسن
به بستان صف کشیده	با جام می بر طرف جو
چو تو لاله دیده	دسته دست گلرخان رعنا ، زیبا
هر جا به گلشن چمیده	

دشبی که برادران نی داود یعنی مرتضی خان نوازنده تار و موسی خان نوازنده ویلن با حضور بانو قمر وزیری و آقای سرور (شاعر و نویسنده معروف) که بخانه دوست محترمی مجلس آراستهای داشتند و مقدمات کار کنسرت خود را فراهم ساخته‌اند بشخص شاعر خیلی خوش گذشته و در پایان شب که چشم حریفان خواهی نخواهی آلوده خواب سحر گاهی بوده است او تازه بقول شعرا تجدید مطلع نموده و با آدای جان بخش قمر که پیش از شراب صبحگاهی مستی می بخشید، بزم صبحی را شروع و مصفا داده است.

سرور میگفت:

به قمر الملوک گفتم : اینگونه شبها و چنین جلسهها کمتر دست میدهد
نباید بگذاریم دوستان را خواب ببرد و شبها بفرقت بگذرد، خواننده مهر پرور
با همین اشاره من پنجره های تالار را که مشرف بر باغی بود گشود و از لطف
و ستای صبحگاهی مدد خواست و این غزل مراد در بیات اصفهان به آوازی
بلند خواند:

فدای موی دلارام و چشم خونریزش
که گفته هاست بهر حلقه دلاویزش

شمار اشک من ای آسان ز پروین پرس
که باز بود سحرگاه چشم شب خیزش
همینکه این آوای روحبخش بگوشه «عشاق» رسید نغمتها مجلسیان ما
هشار شدند و نشاطی تازه گرفتند بلکه جمعیتی از مردم سحر خیز را دیدیم که بر
دروابم و کوچه و برزن بها مینگرند و میخوانند بدانند این کدام بلبل شورا نکیز
است که میخواند و از کدام باغ و بوستان است که این نغمه دلنواز بگوش
میرسد .

شبی در تابستان ۱۳۰۱ در مجلسی که ملک الشعراء بهار و مسرور و قمر و شهنازی
ونی داود و جمیع دیگری بودند ملک «مرغ سحر» را روی آهنگ نی داود می
سازد و مسرور «نسیم سحر» را روی آهنگ شهنازی میسازد. مطلع شعر ترانه
اخیر چنین است:

نسیم سحر در چمن گند کن ز من بلبل خسته را خبر کن
ترانه دیگری قمر خوانده است بتمام « یاد گذشته » که آهنگ آن از نی
داود و شعرش از پژمان بختیاری است. مطلع شعر این ترانه چنین است:

بس کن ای دل آه و زاری آه دل خستگان را اثر نیست
گریه تا چند؟ ناله تا کی؟ ناله عاشقان را ثمر نیست .

محض تنوع مطلب و ایجاد انبساط خاطر بجاست ماجرائی را که آقای
بدیع زاده درباره قمر و شیخ کرنا نقل کرده اند در اینجا بیاورم:
« شیخ کرنا مرد بذله گو و شاعر و دانشمند بود در تمام محافل و مجالس
شبانة اعیان و اشراف آن زمان شرکت میکرد شیخ بزبان فرانسه هم آشنائی
داشت .

شبی منزل کسی مهمان بودیم ، قمر هم آنجا بود . اوایل زمستان بود .
شیخ کرنا لباس بهاره ای در برداشت . قمر پرسید: چرا پالتو نپوشیده ای ؟
شیخ گفت: ندارم . قمر گفت: من يك پالتو برایت میفرستم .
مدتی گذشت و قمر وعده خود را از یاد برد . در اواخر زمستان روزی شیخ

کرنا به خانه قمر می‌رود و شمری به این مضمون برای قمر می‌گذارد:
 از آن ترسم که آخر وعده خانم «زرو» (۱) گردد
 زمستان بگذرد آبی که یخ بسته است «آو» (۲) گردد
 «توات» (۳) گردد (۴) نمیدارد بیا با ماسوی «پاله» (۵)
 که با هم تو بتو سازیم ، شاید پالتو گردد
 قمر وقتی این شعر را می‌بیند بی فاصله به بازار می‌رود و بیکدمت پالتو
 قیمتی می‌خرد «توسط من (بدیع‌زاده) برای شیخ می‌فرستد».

چگونگی صدای قمر

صدای قمر از نظر فنی واجد مشخصات زیر بود:

۱- جنس صدا *qualité*

صدائی صاف و خوش زنگه داشت . لطف زنانه‌ای در صدایش موجود بود
 که با همین لطف و دلربایی موسیقی ایرانی را (با ترازیوهای خاص خودش)
 بخوبی اجرا میکرد.

۲- وسعت صدا *L'etendue*

وسعت صدایش بطور تقریب از نوت «دو» (زیر خط حامل با کلید سل)
 تا حداکثر نوت «ر» (روی خط چهارم) بود. قسمت درخشان صدایش را باید
 از «ر» (زیر حامل با کلید سل) تا «دو» (بین خط سوم و چهارم) دانست. به این
 ترتیب طبق تقسیمات صدای زنان در موسیقی غربی، صدای قمر تا حدی نزدیک
 به «کنترآلتو» بود. در اصطلاح موسیقی ایرانی به این نوع صدا «چپ کوک»
 می‌گویند.

۳- حالت *Nuance*

حالت یا نوانس در موسیقی، بویژه در آواز، نشان دادن درجات شدت
 و ضعف يك نوت یا چند نوت است. مثلاً: ممکن است در اجرای يك نوت یا

۱- *Zero* بقرانه به معنای صراحت ۲- «او» به لهجه مردم اکثر شهرستانها
 به معنای آباست ۳- «تو» مخفف تاب و توان است. و در اینجا بدین معناست که ،
 اگر توانائی با استطاعت نداری ۴- «ور» وجه عامیانه «بر» است *Palais*
 بقرانه به معنای کاخ یا قصر است.

یکصدا که کش طولانی دارد، خواننده حالت های گوناگونی بکاربرد یعنی با ملایمت آغاز کند و به اوج قدرت و شدت و رسائی برساند و به تدریج همان صدا را ضعیف و ملایم نماید.

این عمل را چه در مورد اجرای یکصوت (یا یک نوت) و چند صدا (یا چند نوت یعنی یک جمله موسیقی) بکار برند، نوانس یا حالت گویند. متأسفانه قمر، توجه کافی به این موضوع نداشت و یقیناً کسی هم متذکر او نشده بود. (صفحاتی که از آواز وی موجود است این نکته را بخوبی آشکار میسازد.)

۴- بیان Declamation

موسیقی آوازی ایرانی به شعر بستگی تام دارد. اگر خواننده ای معنا و مفهوم شعری را که برای تغنی برگزیده است در نیافته باشد بی شک قادر نخواهد بود چنانکه سزاست حق مطلب را از نظر تلفیق شعر و موسیقی ادا کند.

متأسفانه قمر تحصیلاتی نداشت که بتواند در این زمینه یک خواننده نمونه باشد. صفحاتی هم که صدای او در آنها ضبط شده این موضوع را آشکار میکند. ولی صدای لطین و دلکش او است که پرده بر این نقیصه کشیده و مانع آنست که شنونده عادی عدم توافق لفظ را یا لحن دریا بد و به ضعف بیان و وکالیز Vocalise پی ببرد.

۵- سبک Style

تردیدی نیست که صدای هر خواننده واجد ویژه گیهای بگانه ایست. شاید نتوان دوزدا پیدا کرد که از هر لحاظ همانند یکدیگر باشند. سبب و دلیل این موضوع پرده ها و دستگاه صوتی *L'appareil vocal* هر انسان است که بی شک واجد خصیصه های منحصری است ولی موضوع سبک یا استیل مطلبی است که وابسته به نوآوری و ابداع است. پاره ای از خوانندگان مبتکر شیوه تازه ای در تغنی هستند مانند: مرحوم پروانه (مادر خاطره پروانه خواننده مشهور تلویزیون) یا پوران (خواننده نامدار رادیو) یا غلامحسین بنان هنرمندی نظیر آواز. این ابتکار در چگونگی تحریرها، غلتها و حالتها و نوانس و انتخاب شیوه ای در خواندن آواز ایرانی خلاف رسم معمول زمان است.

قمر، بهترین مجری سبک خوانندگی معمول زمان خود بوده است و از این لحاظ نمیتوان او را بعنوان یک خواننده مبتکر و ایجاد کننده شیوه نو معرفی کرد.



شاید بر من خرده بگیرند که ابراز نظرهای اخیر ویران کننده آنهمه تعریفها و تمجیدهای نخستین است.

باید بگویم: این ابراز نظرها نه تنها ویران کننده حقایقی که گفته شد نیست بلکه نشان دهنده اینستکه: قمر فرصتی نیافت که تحصیل کند. قمر فرصتی نیافت که که به اصول علمی موسیقی آشنا گردد. قمر خردسال بود که پدر و مادرش را از دست داد. قمر ناگزیر شد برای تأمین معیشت خود و مادر بزرگش به پامنبری پردازد.

قمر همینکه خود را شناخت به جمع مشتاقان راه یافت و از این پس دیگر فرصتی پیدا نکرد که بخود و هنرش بیاندیشد.

قمر جرقه‌ای بود که درخشید و زمانی بر تو بخشید و خیلی زود خاموش شد. نسبت به عظمت زمان، باید گفت: قمر هنرمند يك لحظه از زمان خودش بوده است.

مگر جامعه از يك خواننده چه انتظاری دارد؟

اگر خواننده‌ای موهبتی را که خداوند بوی ارزانی داشته است در خدمت مردم زمان خودش گذاشت و بسهم خود و با نیروی محدود خویش توفیق یافت که در اجتماع موثر باشد و در پیش بردن هدفهای والای انسانی عامل مدد دهنده‌ای محسوب گردد بزرگترین خدمت را به جامعه زمان خودش کرده است.

اگر امروز راجع به نکات فنی صدای قمر ابراز نظر میشود، برای آنستکه حق مطلب از لحاظ بیان واقعیت ادا گردد. راجع به قمر مقالات متعدد نوشته شد ولی هیچیک در این زمینه مطلبی نداشت.

راستش را بخواهید، دوستی بمن گفت:

قمر زنی بوده واجد تمام خصیصه‌های یکرزن، دلریا، هوس‌انگیز و خوش صدا. حق آنستکه، مبحثی هم تحت عنوان «قمر بمنوان یکرزن» برگزینی و مطالبی درباره: عشق و ناکامی‌های آن، درباره عقیم بودن و عقده‌ها و حسرتها و عکس‌العمل‌های این عقده بزرگ، درباره روابط او با هنرمندان و مردان نامدار آن زمان و تشریح آنچه در محافل بزم بر او گذشته است بنویسی.

دوست من درست میگفت، اگر میخواستم تذکره‌ای چنانکه سزاست بنویسم ناگزیر میبایستی به این نکته‌ها هم توجه میکردم و برای هر يك از اعمال قمر انگیزه‌ای می‌یافتم، مناسبانه آن انگیزه‌ها همانهاست که من در این سرگذشت

مسکوت گذاشته‌ام و صدیقانه باید بگویم:
روح پاک و انسان در دست نمر بود که نگذاشت این سرگذشت به چیزهایی
که دردی را درمان نمیکنند آلوده گردد.

قمر و رادیو

قمر از ابتدای تأسیس رادیو با این موسسه همکاری کرد. نخستین ترانه‌ای
که قمر در سال ۱۳۱۹ در رادیو اجرا کرد تصنیفی است که آهنگ آن را آقای
موسی معروفی و شعرش را آقای دکتر نیرسینا ساخته‌اند. مطلع شعر این ترانه
این است:

وزان شد باد مهرگان غم فزا بود باغ و چمن
ز غم دل مرغ سحر شکسته شد چون دل من

ترانه دیگری که قمر در رادیو خواند و شهرتی یافت، تصنیفی است که آهنگ
آن را آقای مرتضی نی‌داود ساخته و شعرش را آقای دکتر نیرسینا سروده‌اند، مطلع
شعر این ترانه نیز چنین است:

ز دختر زیبا، بجز حسن و دلبری مخواه
شنیده‌ای هرگز، کسی خواهد بجز روشنی زماه؟

قمر با اکثر آهنگسازان و اغلب آرتیست‌های رادیو همکاری داشته است.
این فعالیت و همکاری ادامه داشت تا زمانی که قمر متوجه شد دیگر صدایش شکسته
شده و آن لطف و جذابیت روزگار جوانی را ندارد. برای اینکه به محبوبیت
خود لطمه‌ای وارد نکند از این زمان همکاری با رادیو را ترک گفت و گوشه
عزت گزید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مهرگت قمر

زندگانی قمر آنچنان پرشکوه و جلال باقی نماند. بذل و بخششهای
بیهساب و نشان دادن بی‌نیازی خارج از حد معمول و اعتقاد بملک درویشی و
کناره‌گیری از محیط‌های زنده‌گانی مالیش را دستخوش دگرگونی و بیسامانی
کرد. زنی که نیازنیزمندان را بر میآورد خود نیازمند شد.
محمد عاصمی نوشته است: «از او پرسیدم خانم چرا مال اندیش نبوده‌ی

و در سفر دراز عمر توشه مالی نیندوختید؟ شما حتماً میدانستید که زندگیتان دچار فرازونشیب‌هایی خواهد شد، چرا فکر نکردید که اگر پول داشته باشید آسوده‌تر زندگی خواهید کرد؟ اینها که الان میخوانند و حریر صافه بدنبال پول میدوند شما را نشان میدهند و میگویند نمیخواهیم مثل قمر بشویم.

روترش کرد و باهیجان گفت .

من خودم میخواستم که چنین باشم که باین صورت مورد حرمت و احترام قرار بگیرم ، مگر دشوار بود که پول جمع کنم؟ من اگر پول جمع کرده بودم شما دامال شما با اینهمه عاطفه هرگز بسراغ من نمیآمدید..»

قمر در ساعت ۲۳ پنجشنبه بیست و پنجم مرداد ماه ۱۳۳۸ در گذشت. روزنامه کیهان در شماره ۴۸۳۳ مورخ ۲۶ مرداد ۱۳۳۸ نوشت .

« ساعت ده و نیم بعد از ظهر روز پنجشنبه بانو قمر الملوك وزیر که یکی از افتخارات موسیقی ملی ایران بود زندگی را بدرود گفت . مرحوم قمر الملوك با آنکه دوران جوانی را در حشمت و ناز و نعمت بسر میبرد روزگار پیری را در سرت گذرانید . قمر الملوك در حالی چشم از جهان بست که جز محبوبیت ایام جوانی و خاطرات آن دوران چیزی با خود نداشت ...»

روزنامه کیهان ماجرای مرگ قمر و تشییع جنازه و تدفین او را چنین

نوشته است :

«متأسفانه جز چند نفر از اقوام مرحوم قمر و موسیقیدانها در منزل قمر کس دیگری حاضر نشده بود ... عده ای زیاد از اهالی محل در جلوی خانه‌هاو جمع شده بودند و با تأثر فراوان گریه میکردند و از اینکه هیچکس برای تشییع جنازه او نیامده است فالت و نفرین میکردند . چند زن پیر و فقیر باناله میگفتند :

«دیگه کی بدردمای بدبختها خواهد رسید؟»

قرار بود اول جنازه را بداخل منزل بیاورند و از آنجا بادوش بخیا بان نارمک حمل کنند ولی چون عده بسیار محدود بود لذا جنازه را از اتومبیل بیرون نیاوردند و دسته گل اداره رادیو بجلوی آمبولانس نصب شد... و بطرف مقبره ظهر الدوله که زمین آن از طرف (صندوق تعاون هنرمندان) اداره انتشارات و رادیو خریداری شده بود حراکت داده شد.»

روزنامه اطلاعات در شماره ۹۹۸۰ (شنبه شانزدهم مرداد ماه ۱۳۳۸)

نوشت .

مقارن ساعت یازده شب جمعه گذشته آخرین شعله‌های لوزان حیات ستاره درخشان هنر ایران بخاموشی گرائید و خواننده شهیر و هنرمندیکه سالیان دراز

در بستر بیماری بود برای جاویدان شتافت .

قمر الملوك وزیرى روز چهارشنبه گذشته یمنی در روز قبل از مرگ در آنرا سرار دختر خاله اش که همسر آقای چلیانی میباشد برای استراحت بمنزل او واقع در دیندرفت و یا بهتر بگوئیم او را که قادر بر حرکت نبود یا انومیل از منزلش واقع در جاده تهران نو به در بند بردند. قمر که روزهای آخر عمرش را میگذراندید در این اواخر بکلی نیرویش را از دست داده بود، زبانش پند میآمد جلوربکه از هفته گذشته کتر با اطرافیان صحبت میکرد، قمر شب پنجشنبه از بیماری قلب پیش از همیشه بینالید و اطرافیان او که کم کم نگران رضع او شده بودند مشغول مداوای مقدماتی شدند ولی مثل اینکه دیگر کار از کار گذشته بود و شمع زندگی هنرمندی که نیم قرن در آسمان هنر ایران بالا مآر میز نور افشانی میکرد در شرف خاموشی بود.

درست چهار ساعت قبل از مرگ که پسر (۱) و عروس و دوسه نفر از اقوامش در کنار بالین او نشسته بودند با چشمانی اشکبار شاهد خاموش شدن چراغ زندگی او بودند. قمر تا گهان حرکتی بخود داد، (۲) مادرش که پیش از دیگران نگران وضع او بود از این حرکت ناگهانی قمر خوشحال شد، دستش را زیر سرش گذاشت .

قمر به کمک پرورش کمی بلند شد، ولی آنقدر رنجور و بی رمق شده بود که ناگهان سرش بروی سینه افتاد. مادرش خواست او را دوباره بخواباند ولی قمر با ایما اشاره به آنها فهماند که او را کمک کنه تا کمی بنشیند، اما پیش از چند ثانیه توانست به بالشت تکیه کند و دوباره قلبش گرفت و مجبور شدند او را روی تشک بخوابانند...

مجله تهران مسور در شمار ۸۲۳ مرداد ۱۳۴۸ نوشت:

... جنازه قمر شیخ روز جمعه برای انجام مراسم مذهبی به امام زاده قاسم فرستادند و پس از غسل قرار شد که جسد را یکی از مساجد شهر منتقل کرده و بوسیله راديو برای تشییع جنازه قمر از مردم هتروست دعوت بعمل آورند تا روز شنبه در آن مراسم شرکت کنند متأسفانه هیچکدام از متولیان مساجد بجز اینکه قمر الملوك وزیرى زن هنرمندی بوده است او را بمساجد خود راه ندادند و چون بیم آن میرفت که در نتیجه حرارت هوا جنازه فاسد گردد ناچار

۱- گویا پسری است که بقرزندی پذیرفته بوده است.

۲- شاید مراد مادر بزرگ قمر سنی همان ملاخیرالنسا باشد. در این باره

تردید هست که آیا افتخار الذاکرین تا این زمان در قید حیات بوده یا نه.

جنازه قمر ماقداشخاص مجهول الهویه که دیوار بر سر آنها خراب میشود یا زیر ماشین میروند بسرخانه پزشکی قانونی منتقل گردید...

روز بعد جنازه خیلی بی سروصدا بوسیله آمبولانس وزارت دادگستری ابتدا بمنزل او واقع در تهران نو منتقل گردید و از آنجا درحالی که بیست نفر در تشییع جنازه او شرکت کرده بودند به آرامگاه ظهیرالدوله منتقل گردید...

دورناه قمر

طبعیات که تا هنرمندی زنده است به او نمی اندیشیم اما همینکه مرد بر رفتنش ندیده میکتیم .

قمر زنی بود که تاسدائی و مالی و جذاییتی داشت همه چون پروانه بگردش گشتند. همینکه بر آن صدا شکست آمد و مالش به نقصان گراید و از جذاییتش چیزی بر جای نماند رهایش کردند. بناچار در وضعی زندگی را بدرود گفت که تذکار گردید.

در مجلس یادبودیکه در محوطه اداره کل انتشارات و رادیو تشکیل شد آقای روح الله خالقی سخنرانی جالبی ایراد کردند (۱) و پس از آنکه روح انگیز بیاد قمر همراه با ساز مرتضی خان فی داودیکتی از ترانه‌هایی را که قمر خوانده بود اجرا کرد شعر آشوب شاعر توانای رادیو قطعه زیر را که سروده بودند را نت کرد:

زین پیش آسمان هنر بی قمر نبود

وین چرخ را ستاره دیگر بیر نبود

زین پیش هر کجا که قمر جلو میفروخت

زین پیش مشتریهای بدور بساط قمر نبود

۱- مطالب این سخنرانی متنوع بود ولی موضعی که در آن بسیار جالب بود و جنبه آموزنده داشت جمله‌ای بدین مضمون بوده که در خاطر من باقی مانده است .

خالقی گفت: هنرمندان عزیز خاصه موسیقی دانهای ما همه درین جا گرد آمده اند که از بلبل نغمه سرای بوستان موسیقی ایران یاد کنند. زندگی قمری که دارای فرازونشیهای بسیار بود باید برای هنرمندان جوان ما در آینده درس عبرتی بزرگ باشد.

آراء جان و مرهم دل‌های خسته بود
شیرین لبی که دردهنش جز شکر نبود
گر بشمرم فضایل دریای روح او
دانی که فضل او بهمین يك گهر نبود
خلقی چنان منزّه و جانی چنان لطیف
بالله که این فرشته رحمت بشر نبود

.....
مردی نبود ، کش بگذارید و بگذرید
جور قمر چه بود گرش سیم و زر نبود

.....
هان ای فرشته‌خوی ، از این رنج غم‌مدار
آسوده تر بخواب که رنجت هدر نبود
خالی به صدر صفه عشق است جای تو
هر چند حد فضل تو ، این مخمّر نبود

مجله روشنفکر در شماره ۳۱۸ خود شعری از شهریار درج کرد کدر
اینجا نقل میشود :

قمر برفت که یکوقت آفتابی بود
چه آفتابی و بادی چه آب‌وتابی بود
قمر به تیغ تجلی ، حجاب‌ها بدرید
در آن زمان که بر خصار زن نقابی بود
غرض توافق فکر قدیم بود و جدید
در آن میانه قمر حسن انتخابی بود
بیاد گوشه ابرو و چشم مخمورش
قتاده در خم هر کوجه‌ای خنرابی بود
هر آنکه دل به قمر داده اعتباری داشت
کسی که روی قمر دیده کامیابی بود
ردیف سبک قمر مکتبی است در آواز
چه مکتبی ، که بموسیقی انقلابی بود

نوای شور دل انگیز او که بر میشد
یکام اهل محبت شراب نایی بود
نهال طبع مرا هم قمر نوازش کرد
در آن زمان که مرا شوری و شبایی بود
صلای مرگ قمر تیغ ساخت مو به تنم
چه بانگ بوم و چه بد شیون غرای بود

قمر در این غزل مختصر نمی گفجد
خود از برون به جمال درون حجابی بود
بدان مکارم اخلاق گر خطا نکتم
هنر برای قمر کار ناصوابی بود
قمر به جود و جوانمردی و بخلق و ادب
زنی نبود که عالی ترین جنابی بود
چه گنجها که در آورد و با فقیران داد
کجا بخرج قمر حدی و حسابی بود
در این او آخر عمر ای اسف چهها که دید
ز زندگی که بهر آیتش عذابی بود
بسنگ حادثه خرد و خمیر شد آری
که آسمان برش سنگ آسپایی بود
جهان سفله قمر نیز پیر کرد و بکشت
چنان گذشت که گوئی خیال و خواهی بود

من این چنین غزل از خود گناه میدانم
ولی برای قمر سهو من توایی بود
قمر در این غزل شهر یار می ماند
اگر نوای فی و ناله ربایی بود

مجله خواندنیها در شماره مورخ بیستم مرداد ماه ۱۳۳۸ شمسی از
آقای حسن جداری چاپ کرد که چند بیتی از آن در اینجا نقل میشود:



آسمان در غم بیچاره قمر میگرد
در عزای قمر ارباب نظر میگرد
در محبلی که هنرمند لبه سیم و زر است
در دیوار به احوال قمر میگرد
در دیاری که خرف رونق گوهر شکند
دیده در مرگ قمر خون جگر میگرد
گرچه این جامعه خود قدر قمر را نشناخت
در غم مرگ نمر، خاک بر میگرد

دروس - بیست و نهم دی ماه ۱۳۴۳